

## ***“Finding Meaning in an Imperfect World”***

**Hamidreza Mahboobi Arani\***

### **Abstract**

*“Finding Meaning in an Imperfect World”* by Prof. Iddo Landau, is a warmly written book, rich with instances from the author's life, history, movies and literature. Prof. Landau attempts to offer new arguments and practical advice that make us become and stay alert to the already meaningful aspects of our ordinary lives and show how we can increase it, if necessary. He confronts most prevailing arguments in the literature that renders our life meaningless or insufficiently meaningful, including the arguments based on perfectionism, the existence of suffering and evil, death and total annihilation of our life and even the whole world and etc. According to Landau, these arguments can at most diminish the meaning in our life, not removing it. We, however, can still find many sufficiently meaningful aspects in our life which are ultimately related to the inherent value of our lives. *The book, then, ends up building practical strategies to identify and recognize these aspects. In the current article, I will convey the argument of the book, then elaborate my take on the strategies prof. Landau utilizes this to persuade us that there are many sufficiently meaningful aspects in everyone's life.*

**Keywords:** *Meaning of Life, Perfectionism, Death, Suffering, the End of Life.*

\* Assistant Professor in Philosophy, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran,

Date received: 02/09/2021, Date of acceptance: 22/12/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## نقد و بررسی کتاب *Finding Meaning in an Imperfect World* (یافتن معنا در جهانی ناکامل)

حمیدرضا محبوبی آرانی\*

### چکیده

**یافتن معنا در جهانی ناکامل**، اثری از پروفسور ایدو لاندو، کتابی است که به زبانی صمیمی نگاشته شده و سرشار از مثال‌هایی برگرفته از زندگی نویسنده، تاریخ، سینما و ادبیات است. لاندو در این کتاب می‌کوشد استدلال‌ها و توصیه‌هایی عملی به دست دهد برای اینکه ما را متوجه جنبه‌های پیشاپیش معنادار زندگی‌های معمولی‌مان سازد و نشان دهد چگونه، در صورت لزوم، می‌توانیم این معناداری را افزایش دهیم. وی در این کتاب با استدلال‌های رایجی در ادبیات بحث رودرو می‌شود که زندگی ما را کاملاً یا نه‌چنان که شاید بی‌معنا می‌سازند، از جمله این استدلال‌ها، استدلال‌های مبتنی بر کمال‌گرایی، وجود رنج و شر، مرگ و نابودی کامل انسان و حتی کل جهان و ... است. بر وفق نظر لاندو، این استدلال‌ها در نهایت می‌توانند از معنای زندگی بکاهند، اما آن را یک‌سره محو نمی‌کنند. ما همچنان و حتی در صورت اعتبار چنین استدلال‌هایی می‌توانیم جنبه‌های به‌اندازه‌ی بسنده معناداری در زندگی‌مان بیابیم، جنبه‌هایی که در نهایت حاکی از ارزش ذاتی زندگی تک‌تک ما انسان‌هاست. کتاب با ارائه‌ی راهبردهایی عملی برای یافتن و بازشناسی این جنبه‌ها پایان می‌یابد. در مقاله‌ی کنونی پس از بیان لب مطلب هر فصل از کتاب، دیدگاه انتقادی خودم را درباره‌ی راهبردهای لاندو برای به‌چالش کشیدن استدلال‌ها علیه معناداری زندگی تقریر می‌کنم.

\* استادیار فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران، h.mahboobi@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۰۱



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

**کلیدواژه‌ها:** معنای زندگی، کمال‌گرایی، مرگ، رنج، غایت زندگی.

باید حواسمان باشد آن‌گونه زندگی نکنیم که زندگی مان صرفاً، به تعبیر بیتس (Yeats)، به «آماده شدن برای چیزی که هرگز اتفاق نمی‌افتد» تبدیل شود (Landau, 2017:209)

## ۱. مقدمه

هنگامی که نویسنده‌ی کتاب در یکی از کلاس‌هایش و در میانه‌ی بحثی درباره‌ی ضرورت علی با اعتراض یکی از دانشجویانش درباره‌ی بیهودگی بحث در این باره وقتی که زندگی بی‌معناست مواجه می‌شود، تصمیم می‌گیرد تا موضع دانشجویش را با پرسش و پاسخ‌هایی سقراطی به چالش بکشد تا هم این موضع و ادعا را بهتر دریابد و هم از نتیجه‌ی بحث و کندوکاوی فلسفی بر آن دانشجو و شاید کل کلاس آگاهی پیدا کند. به همین دلیل از آن دانشجوی معترض می‌پرسد:

«آیا فکر می‌کنی که زندگی تو فقط بی‌معناست یا زندگی کل آدمیان روی زمین بی‌معناست؟»

دانشجو درنگی می‌کند و ادعا می‌کند که «فکر کنم زندگی من بی‌معناست.»

استاد ادامه می‌دهد: «فکر می‌کنی زندگی تو ضرورتاً بی‌معناست و نمی‌توانی هیچ‌کاری درباره‌ی آن بکنی، یا گمان داری که این بی‌معنایی به خاطر برخی اتفاقاتی است که در زندگی‌ات رخ داده است، به‌گونه‌ای که اگر آن اتفاقات رخ نمی‌داد، زندگی تو معنادار بود یا دست‌کم مانند الان بی‌معنا نبود؟»

دختر دانشجو جواب می‌دهد: «باز هم به گمانم دومی درست است.»

«حال فکر می‌کنی، زندگی تو به نحو جبران‌ناپذیری بی‌معناست یا اینکه می‌توانی کاری یا کارهایی انجام دهی تا این بی‌معنایی جبران شود و زندگی‌ات معنادار گردد؟»

دختر دانشجو کمی از موضع خود پا پس می‌کشد و در حالی که حالتی متاملانه به خود گرفته می‌گوید: «به نظرم می‌توانم کاری کنم که زندگی‌ام معنادار گردد.»

دانشجویان دیگر نسبت به بحث اظهار رضایت و علاقه می‌کنند و دانشجویی دیگر می‌پرسد به نظر او سوال «بودن یا نبودن» هملت (Hamlet)، اینکه باشیم و غم و رنج و فلاکت‌های این دنیا را تحمل کنیم یا بمیریم، سؤالی بسیار مهم است. استاد در عین قبول

اهمیت این سوال به این نکته اشاره می‌کند که برای وی عجیب است که چرا هملت فقط دو راه و دو شق برابر هم را دیده است، (۱) بودن در این جهان ناقص و پر از درد، رنج، اندوه و گرفتاری و (۲) نبودن و نیست شدن. درست است که جهان ناقص و پر از درد و رنج و گرفتاری است، اما شق دیگری هم در کنار بودن یا نبودن وجود دارد و آن بودن و تلاش و تقلا برای کامل ساختن و بهتر گرداندن زندگی خودمان و این دنیا (Landau, 2017: 1-2)

کتاب *یافتن معنا در جهانی ناکامل*، در پی بیان این شق و راه سومی است که هملت نادیده گرفته بود و آن این که چطور می‌توان در این جهانی که نقض و ناکاملی آن را همه قبول داریم، بمانیم و آن را کامل کنیم و در این مسیر زندگی خود را معنادار بیایم. و در این راه، نویسنده، به مانند فیلسوفان عصر باستان از سقراط و افلاطون گرفته تا اپیکور (Epicurus) و سنکا (Seneca)، می‌کوشد تا از فلسفه، استدلال و پرسش و پاسخ فلسفی، چونان ابزاری عملی در گشودن گره‌های اساسی زندگی آدمیان یاری بجوید. بدین ترتیب نویسنده همچنین نشان می‌دهد که هنوز فلسفه، فارغ از بحث‌های نظری و دانشگاهی پیچیده، می‌تواند مانند روزگار باستان کاربردهای عملی خود را داشته باشد و در کنار علمی چون روانشناسی مثبت‌نگر و روانکاوی همچون راهنمایی عملی زندگی باارزش شمرده شود.

## ۲. معرفی کتاب

### ۱.۲ معرفی شکلی کتاب و معرفی نویسنده

کتاب *یافتن معنا در جهانی ناکامل*، از سوی انتشارات دانشگاه اکسفورد، در سال ۲۰۱۷ و در ۲۹۷ صفحه چاپ شده است. کتاب از ۱۹ فصل، که فصل ۱ آن مقدمه و دو فصل ۱۸ و ۱۹ نتیجه‌گیری است تشکیل یافته است و در پایان هم بعد از کتاب‌نامه، نمایه‌ی کتاب قرار گرفته است. کتاب به لحاظ صوری و شکلی آراسته و بدون عیب و ایراد قابل توجهی است. نثر کتاب هم بسیار روان و خوش‌خوان است و سرشار از اشارات گوناگون به زندگی نویسنده، ادبیات، داستان‌ها و گفتارهای عامیانه و سینمایی است.

در مجموع، کتاب به گونه‌ای نگاشته شده که خواننده می‌تواند آن را بدون داشتن دغدغه‌ای برای فهم مطالب، دست گرفته و در چند روز به سرعت بخواند.

نویسنده‌ی کتاب، ایدو لاندو، فارغ‌التحصیل دکترای فلسفه از دانشگاه مکیل (McGill University) کانادا، استاد دانشگاه و متخصص در حوزه‌ی معنای زندگی و فلسفه‌ی پست مدرن است که مقالات بسیاری در این حوزه‌ها نگاشته است. کتاب پیشتر او با عنوان *آیا فلسفه مردم محور است؟*، از سوی انتشارات دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا منتشر شده است.<sup>۱</sup>

## ۲.۲ معرفی محتوایی کتاب

چنانچه در درآمد اشاره شد، کتاب *یافتن معنا در جهانی ناکامل* ریشه در پاسخ به دغدغه‌ی واقعی انسان‌هایی دارد که یا زندگی‌شان را کاملاً بی‌معنا می‌یابند یا زندگی‌شان آن‌گونه که باید و شاید معنادار نیست، و لذا بر خلاف غالب آثار اخیری که در حوزه‌ی معنای زندگی و به‌ویژه در سنت تحلیلی و از سر دغدغه‌های کمابیش صرفاً آکادمیک نگاشته شده‌اند، کتابی است که سعی کرده تا همچون راهنمایی عملی برای دغدغه‌مندان واقعی معنای زندگی باشد. راهبرد نویسنده برای نیل بدین هدف این بوده که ابتدا پیش‌فرض‌ها و انتقادات کسانی که زندگی‌شان را معنادار نمی‌یابند یا زندگی‌شان آن‌گونه که باید و شاید معنادار نیست، اعم از پیش‌فرض‌ها و استدلال‌های علیه معنای زندگی که در ادبیات مرتبط با مسأله‌ی معنای زندگی وجود دارد و آنهایی که شخصاً نویسنده از مثلاً دانشجویانش یا بیماران سرطانی شنیده است، مطرح سازد و بعد نشان دهد که این پیش‌فرض‌ها و استدلال‌ها به چه معنا نادرست هستند و می‌توان بدون این پیش‌فرض‌ها و استدلال‌ها به معنای زندگی نگاه کرده، جنبه‌ها و زوایای معنادار زندگی را تشخیص داده و در مجموع معنای آن را افزایش دهیم.

چنانچه اشاره شد کتاب از ۱۹ فصل، که فصل ۱ آن مقدمه و دو فصل ۱۸ و ۱۹ نتیجه‌گیری است تشکیل یافته است. در مقدمه، یا همان فصل ۱، نویسنده سعی در روش ساختن موضوع بحث، یعنی اصطلاح «معنای زندگی» دارد و می‌کوشد آن را با مفهوم ارزش زندگی فردی هر فرد انسانی مرتبط سازد. توضیح آنکه، اولاً در خصوص واژه‌ی زندگی، می‌توان زندگی فردی هر فرد انسانی، زندگی کل انسان‌ها و زندگی زیستی که شامل زندگی انسانی، حیوانی و گیاهی می‌شود را در نظر گرفت. نویسنده تصریح می‌کند که

حداقل در کتاب وی منظور از زندگی، زندگی فردی تک‌تک انسان‌هایی مانند من و شماست و مسأله‌ی معنای زندگی را در این سطح مورد بررسی قرار داده است. معنا را هم می‌توان دست‌کم به دو صورت یا دو مفهوم در نظر گرفت: از یک لحاظ، بحث معنا با مفاهیمی چون تفسیر، فهم، درک، مقصود و منظور ارتباط دارد، مانند وقتی که مثلاً می‌پرسیم «معنای واژه‌ی *good morning* در فارسی چیست؟». از لحاظ دیگر، بحث معنا با مفاهیمی چون اهمیت، ارزش و شأن ارتباط دارد. نویسنده، منظور از معنای زندگی را همین لحاظ دوم می‌داند. لذا وقتی کسی می‌گوید زندگی من فاقد معناست، یعنی جنبه‌های مهم باارزشی در زندگی خود نیافته است، و لذا این جنبه‌های بی‌ارزش زندگی وی نیاز دارند تا واجد ارزش و اهمیت شوند. برای تأیید ادعای خود، لاندو به برخی آثار کلاسیک در مسأله‌ی معنای زندگی و نیز گفته‌های افرادی که با آنها درباره‌ی معنای زندگی صحبت کرده، متوسل می‌شود. برای نمونه وقتی توماس نیگل (Thomas Nagel) معتقد است که اگر از چشم‌اندازی وسیع به زندگی فرد فردمان نگاه کنیم، بود و نبود ما در جهان هیچ تأثیری بر آن نمی‌گذارد. اگر هم نمی‌بودیم تغییر معناداری در جهان اتفاق نیفتاده بود. یا وقتی تولستوی (Tolstoy) زندگی خود را فاقد معنا می‌بیند، منظورش این است که زندگی ارزش خود را از دست داده و او چیز باارزشی در زندگی نمی‌یابد. به همین سان مواردی که نویسنده از زندگی معمولی ما مثال می‌زند همه نشان می‌دهند که معنای زندگی به نحوی در ارتباط با کامیابی در یافتن و نائل شدن به چیزی یا جنبه‌ای ارزشمند در زندگی است:

نکته‌ی مشترک در هر بحثی درباره‌ی معنای زندگی، دغدغه‌ی آن نسبت به یافتن چیزی است که واجد ارزش کافی و بسنده باشد. در واقع، من با هیچ بحثی در این باره مواجه نشده‌ام – چه شفاهی و چه مکتوب، چه در دانشگاه‌ها یا در میان اشخاص – که در آن بحث درباره‌ی معنای زندگی را نتوانم به درستی به بحثی درباره‌ی ارزشی بسنده در زندگی بازگردانم... پس معنای زندگی در وهله‌ی نخست با ارزش سروکار دارد و در این کتاب منظور من همین خواهد بود. شکوه و شکایت درباره‌ی اینکه زندگی معنایی ندارد، شکایت درباره‌ی این است که چنان‌که باید و شاید ارزشی در زندگی یافت نمی‌شود. پرسش درباره‌ی معنای زندگی، پرسش درباره‌ی چنین ارزش‌های بسنده‌ای است. یک زندگی معنادار، زندگی‌ای است که شمار بسنده‌ای از ابعاد و جنبه‌ها وجود دارد که چنان‌که شاید و باید واجد ارزش هستند، و زندگی‌ای تهی از معنا، زندگی است که در آن

شمار بسنده‌ای از ابعاد و جنبه‌های که واجد ارزش بسنده باشند وجود ندارد  
(Landau, 2017: 12, 15)

فصل ۲ کتاب، مستلزمات، به بررسی لوازم چنین برداشتی از معنای زندگی می‌پردازد، لوازمی که به نظر نویسنده «پیش‌فرض‌های عمومی مردم درباره‌ی معنای زندگی را که سبب شده بسیاری زندگی خود را بی‌معنا یا نه چندان واجد معنا تلقی کنند، تخریب می‌کند» (ibid: 4). لاندو ۱۱ لازمه را برمی‌شمرد که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. اگر معنای زندگی ارزش است، بحث درباره‌ی ارزش‌ها بحثی است که هیچ‌گاه از دقت ریاضی برخوردار نبوده و نیست و لذا در بحث معنای زندگی هم نباید دنبال پژوهشی برخوردار از دقتی ریاضی‌وار بود.

۲. ما در معنای زندگی به عنوان یک ارزش ممکن است دچار خطا و اشتباه شده باشیم، چرا که امکان خطا در ارزش‌گذاری‌های ما همواره وجود دارند. بازبودن به بحث و گفت‌وگو کمک می‌کند تا متوجه اشتباهات و خطاهای خود در ارزش‌گذاری‌هایمان شویم.

۳. به عنوان ارزش، معنای زندگی امکان کاستی و فزونی یافتن دارد.

۴. ارزش چیزی نیست که از ابتدا تا انتها باقی بماند. ارزش‌ها قابل تغییر هستند و می‌توانند جایگزین هم بشوند. برای نمونه وقتی وجود فرزند عزیزم بود که ارزش واقعی زندگی من به شمار می‌رفت و این فرزند مثلاً از میان رفت یا به نحوی این رابطه نابود شد، چیز یا چیزهای دیگری هستند که می‌توانند جای این ارزش از میان رفته را پرکنند و از نو خود به ارزش اصلی زندگی من بدل شوند.

۵. اگر چیزی برای من ارزشمند باشد این به معنای آن نیست که من کل زندگی‌ام را وقف آن کنم. رابطه‌ی من با معشوق و همسرم رابطه‌ای است فوق‌العاده ارزشمند، اما این به معنای آن نیست که من گاهی به تنهایی، به همصحبتی با دوستان و مانند آن نیاز نداشته باشم.

۶. معنای زندگی به عنوان ارزش، حل‌کننده‌ی تمام مسائل زندگی و ارائه‌دهنده‌ی پاسخی به همه‌ی آنها نیست.

۷. معنای زندگی چیزی بالا در آسمان، چیزی متعالی و فوق‌العاده و غیرمعمول نیست. معنای زندگی، صرفاً ارزشی در میان سایر ارزش‌هاست، هرچند ارزشی بسیار مهم. لذا پدیده‌ای معمولی و دنیایی است.



فصل‌های ۳، علیه کمال‌گرایی و ۴، سابقه‌ی کمال‌ناگرایی (یا ناکامل‌گرایی)، را می‌توان دنباله‌ی فصل دوم و بسط لوازم مهم آن از منظر لاندو دانست، چرا که از نظر وی در زمره‌ی ارزش دانستن معنای زندگی به رویکردی ضد کمال‌گرایانه در این حوزه راه می‌برد. در فصل ۳، علیه کمال‌گرایی، که آن را می‌توان ایده‌آل‌گرایی هم نامید، لاندو درباره‌ی یکی از مهم‌ترین و رایج‌ترین پیش‌فرض‌های آدمیان درباره‌ی معنای زندگی شروع به بحث می‌کند، یعنی این پیش‌فرض که معنای زندگی می‌بایست چیزی فوق‌العاده، ماورای زندگی معمولی و زمینی ما و نادر باشد که دست‌یافتن بدان چندان هم ساده نیست. لاندو پس از اشاره به برخی از متفکرانی که بر پایه‌ی این پیش‌فرض اندیشه‌ی خود را استوار ساخته بودند، به نقد و بررسی این پیش‌فرض می‌پردازد. به نظر وی، مشکل اصلی این موضع این است که کمال‌گرایان از دیدن ارزش چیزهای جزئی و ناکامل غافل‌اند و به کمتر از کاملاً کامل راضی نیستند. بنا به مثالی که نویسنده می‌زند، چه کمال‌گرایان و چه کمال‌ناگرایان هر دو دوست دارند که شهر زیبای ما بهترین شهر و زیباترین شهر باشد، اما کمال‌گرایان در قبال شهری که زیباترین نیست آیه‌ی یأس می‌خوانند و آن را پس می‌زنند، اما کمال‌ناگرایان درعین تلاش برای بهتر ساختن شهر، زیباییها و ارزش‌های همین شهر ناکامل را نیز بزرگ می‌دارند.

لاندو انتقادهای بسیاری را در موضع کمال‌گرایان می‌بیند، یکی اشکال عدم‌انسجام و دیگری استفاده از معیارهای دوگانه یا تبعیض‌گذاشتن بین خود و دیگری. عدم‌انسجام به دلیل این‌که این جماعت، صرفاً در قلمرو ارزش‌ها به گونه‌ای میان سایر ارزش‌ها و معنای زندگی قائل به تمایز می‌شوند و در حالی که در سپهر سایر ارزش‌ها ناکامل‌گرا هستند، در این‌جا کمال‌گرا می‌شوند. تبعیض‌گذاری بین خود و دیگری بدین دلیل که در مورد ارزش‌گذاری زندگی خودشان از معیارهای سخت‌گیرانه‌تر و حتی سنگدلانه‌ای استفاده می‌کنند، معیارهایی که برای ارزش‌گذاری زندگی دیگران از آن استفاده نمی‌کنند. مثلاً در حالی که مرگ و نابود شدن برای خود آنها به معنای بی‌اهمیتی زندگی خود فرد است، اما وقتی پای مرگ فرزند یا معشوق در میان است این بی‌اهمیتی دامن فرزند یا معشوق را نمی‌گیرد و برعکس وجود فرزند و معشوق نهایت اهمیت را می‌یابد. در یک‌جا مرگ و نیست و نابود شدن نشانه‌ی بی‌اهمیتی و در جای دیگر واجد نهایت اهمیت است. هم‌چنین کمال‌گرایان گویی زندگی را مسابقه و رقابتی می‌دانند که در آن حتماً باید طلا یا

دست‌کم نقره و برنز را ببرند و گرنه زندگی شابی معنا خواهد بود. در اینجا هم به نظر لاندو می‌توان میان ارزش‌های رقابتی و ارزش‌های غیررقابتی تمایز گذاشت و این برداشت نادرست از معنای زندگی را تصحیح نمود. همه‌ی ارزش‌های ما ارزش‌های نیستند که بتوان از منظر بازار و مسابقه بدانها نگریست.

در فصل ۴، **سابقه‌ی آراء کمال‌ناگرایی**، لاندو در کنار متفکرانی که دیدگاه کمال‌گرایانه نسبت به معنای زندگی داشته‌اند، به متفکران، شاعران، نویسندگان و فیلم‌سازانی اشاره می‌کند که در آثار خود از موضعی ضدکمال‌گرایانه دفاع کرده‌اند. برای نمونه به داستان کوتاهی از ارنست همینگوی (Ernest Hemingway)، «**رودخانه‌ی دوقلبی بزرگ**» (**Big Two-Hearted River**) اشاره می‌کند که توصیف‌کننده‌ی فعالیت‌های نیک آدامز (Nick Adams) برای ماهیگیری است، یا از بازگشت نهایی قهرمانان **کاندید** (Candide) ولتر (Voltaire) پس از آن همه ماجراها به زندگی معمولی در یک باغ و پرورش گیاهان و بسیاری مانند آن‌ها یاد می‌کند. همه‌ی این‌ها، به نظر لاندو حکایت از آن دارند که:

در کنار جریان کمال‌گرا در فرهنگ و فلسفه‌ی غربی، جریان قدرتمند و جالب کمال‌ناگرها هم وجود دارد. این کتاب پی این جریان دوم را می‌گیرد، جریانی که ارزش عظیمی در چیزهای معمولی می‌یابد. در نظر من، شخصی معقول و موقر، کسی که شوهر، همسر یا فرزند خوبی است، کسی که همسایه یا دوست خوبی است، کسی که کنجکاو است، کسی که می‌تواند از دیدن درختان از پنجره‌ی اتوبوس در مسیر راه به سمت کارش لذت ببرد، همگی پیشاپیش به معنای زندگی دست یافته‌اند... شاید مادر ترزا (Mother Teresa) و باخ (Bach) زندگی معنادارتری داشته‌اند، اما زندگی چنین افرادی نیز معنادار است. معناداری می‌تواند در پرورش و لذت بردن از گل‌های ارکیده در بالکن خانه هم یافت شود و نه فقط در پرورش و لذت بردن از گل‌های ارکیده در گلخانه (Landau, 2017: 62-3)

این برداشت در واقع بستری است که لاندو بر اساس آن کل مباحث فصل‌های دیگر را بسط داده است و از این‌رو لازم است خواننده در هر به فصل به یاد داشته باشد که وقتی لاندو از معنای زندگی سخن می‌گوید چنین برداشت و لوازمی از معنای زندگی را در ذهن دارد.

از فصل ۵، مرگ و نابودی، به بعد لاندو به تقریر استدلال‌های گوناگونی می‌پردازد که هر کدام به نحوی علیه معناداری زندگی ارائه شده‌اند. در دو فصل ۵ و ۶ لاندو با استدلال‌های مبتنی بر مرگ و نابودی سر و کار دارد. در فصل ۵ ابتدا وی به تقریر استدلالی مبتنی بر مرگ و نابودی می‌پردازد و سپس استدلال‌های گوناگونی که به نفع معناداری زندگی در برابر مرگ و نابودی ارائه شده است، همچون استدلال نیگل، اپیکور و لوکرتیوس (Lucretius)، را تقریر می‌کند. در فصل ۶، نویسنده استدلالی را ارائه می‌دهد که به نظر وی، بر خلاف سایر استدلال‌های که پیشتر ذکر کرده، کارآمد است و می‌تواند نشان دهد که علی‌رغم مرگ و نابودی، زندگی هم‌چنان معنادار است. چنان‌چه از عنوان فصل هم برمی‌آید، نویسنده هرچند به روایت‌های دینی زندگی پس از مرگ اشاره می‌کند، اما مرگ را به عنوان نابودی مطلق لحاظ می‌کند و استدلال را این‌گونه تقریر می‌کند که وقتی قرار است همه‌چیز از بین برود و هیچ‌چیز ماندگار نیست، وقتی که زندگی جاودانه نیست و هر آغازی دیر یا زود پایانی دارد، پایانی غمناک، می‌خواهد زندگی آلبرت اینشتاین (Albert Einstein) و مادر ترزا باشد یا زندگی یک آدم معمولی، چگونه می‌توان برای زندگی ارزش و اهمیتی قائل بود.

نویسنده در فصل ۵ هم‌چنین به بررسی استدلال‌های کسانی، همچون برنارد ویلیامز (Bernard Williams)، می‌پردازد که زندگی جاودانه را نیز ملال‌آور می‌دانند و با رد این موضع، عقیده دارد که در حالت ایده‌آل وی کفهی زندگی جاودانه را بر زندگی کنونی که میرا و موقت و ناماندگار است ترجیح می‌دهد. حتی در صورت پذیرفتن استدلال‌های مبتنی بر بی‌معنایی یا بی‌ارزشی زندگی جاودان، باز هم این بی‌معنایی دلیل نمی‌شود که زندگی ناجاودان و میرایی کنونی معنادار باشد. به نظر نویسنده، آن‌گونه که در آغاز فصل ۶ متذکر می‌شود، در واقع او برای معنای زندگی بهتر می‌دانسته که زندگی جاودانی در میان باشد و ما میرا نمی‌بودیم چرا که این میرایی از معنای زندگی می‌کاهد و جنبه‌ای منفی به شمار می‌رود. با این همه به نظر لاندو، این کاستن از معنای زندگی به منزله‌ی حذف و از میان برداشتن معنای زندگی نیست. این واقعیت که ما می‌میریم از ارزش لذت و نشاط این لحظه، این رابطه یا این عشق نمی‌کاهد. این که من آخر هفته‌ی خوبی را با دوستان و خانواده گذرانده‌ام، حتی اگر هیچ‌گاه دیگر به ذهن من نگذرد و هیچ‌کس آن لحظات را به یاد نیاورد، باز هم ارزش و معنای خود را برای من در آن لحظه داشته‌اند.

درست است که زندگی جاودان ارزشی بیشتر به چیزهای باارزش ما می‌بخشید، اما اکنون هم این چیزها چندان که شاید و باید واجد ارزش، ارزشی بسنده و کافی، هستند. باز به نظر لاندو، موضع کمال‌گرایانه‌ی همه یا هیچ باعث می‌شود تا برخی به سبب گذرایی و میرایی معنای زندگی را به کلی نفی کنند. وانگهی به نظر نویسنده، داشتن یک زندگی معنادار و باارزش سبب می‌شود تا گذر زندگی و رو به سوی مرگ رفتن را با خاطری آسوده‌تر و شادتر بپذیریم، و این هم از مواهب زندگی معنادار داشتن است. بسیاری از داستان‌ها و نمونه‌هایی که برای بی‌معنایی زندگی آورده شده، از نظر لاندو، به دو عامل بستگی دارد: تناهی زندگی و بی‌معنایی فعالیت‌هایی که آدمی در این زندگی انجام می‌دهد. مشکل غالب این داستان‌ها و مثال‌ها در عدم توجه به بی‌ارزشی و بی‌معنایی اعمال و فعالیت‌های آدمی است. در یک زندگی محدود باز فعالیت‌های باارزش و معنادار می‌توانند به خود زندگی معنا و ارزش بدهند.

**فصل ۷، زندگی در بستر کل جهان، استدلالی کمابیش مرتبط با دو فصل گذشته علیه معنای زندگی را مطرح می‌سازد.** حتی اگر زندگی ما از چشم‌انداز اینجا و اکنون ارزش و معنا داشته باشد، اما ارزش زندگی ما در مواجهه با موضعی از بیرون خودمان، از بیرون جهان، یعنی موضعی که در آن به ما و زندگی ما از کل جهان با همه‌ی عظمتش می‌نگرد رنگ و رو می‌بازد. در برابر عظمت جهان، ما و زندگی ما چیزی بسیار خرد و ناچیز، که حتی به چشم نمی‌آید، بیشتر نیست. به تعبیر نیگل، یک چشم‌انداز، چشم‌اندازی درونی، شخصی و سوژکتیو است - چشم‌انداز بشری، و دیگری چشم‌اندازی بیرونی، غیرشخصی، ابژکتیو - چشم‌انداز کیهانی یا جاودانگی. حتی اگر از چشم‌انداز نخست زندگی ما ارزش مند باشد، از چشم‌انداز دوم بود و نبود ما اساساً فاقد هرگونه معنا و ارزشی است، چه برسد به اینکه زندگی ما معنادار هم باشد. لاندو در این فصل می‌کوشد نشان دهد که نیازی به نادیده‌گرفتن چشم‌انداز کیهانی نیست، پیشنهاد سیمون بلاکبرن (Simon Blackburn). ما می‌توانیم حتی از این چشم‌انداز کیهانی نیز زندگی خود را ارزش مند بیابیم. به نظر وی، اساس بی‌ارزشی زندگی ما از منظری کیهانی بر این پیش‌فرض استوار است که زندگی ما می‌بایست زندگی‌ای اثرگذار و مؤثر در کلیت جهان می‌بود تا از چشم‌اندازی کیهانی ارزش می‌یافت. اما این پیش‌فرض، خود مبتنی بر معیارهای کمال‌گرایانه است که طبعاً نویسنده درصدد نشان‌دادن نادرستی آنهاست. در نگرش دینی

هر عملی آن‌مایه معنا دارد که خداوند کوچکترین عمل ما را، خوب یا بد، می‌بیند و در نظر می‌گیرد، در حالی که این عمل چه‌بسا کمتر تأثیری در کلیت کیهان نداشته باشد. به‌همین‌سان ما نیز نیازی نداریم برای معنادار بودن عمل‌مان به تأثیر کیهانی آن نگاه کنیم. در این‌جا نیز نهایتاً و پس از بحث و استدلال له و علیه، نویسنده قبول می‌کند که عدم تأثیر و نفوذ حتی مهم‌ترین اعمال آدمی در مقیاس کیهانی از معناداری و ارزش‌مندی آن می‌تواند بکاهد، ولی یکسره آن را حذف نمی‌کند و زندگی ما هم‌چنان می‌تواند به نحو کافی و بسنده‌ای معنادار باشد.

**فصل ۸، ضرورت علی و امکان،** به بحث درباره‌ی استدلال مبتنی بر عدم‌آزادی اراده علیه معناداری زندگی و نیز استدلال مبتنی بر امکانی بودن بسیاری از واقعیت‌های مرتبط با زندگی مان، همان پرتاب‌شدگی در فلسفه‌ی اگزیستنشال یا به تعبیر عامیانه بخت و شانس هرکسی، می‌پردازد. بنا به هر دو نوع این استدلال‌ها ما محکوم سرنوشت مقدر خویش هستیم. وقتی بنا به ضرورت علی من اساساً آزادانه اراده و انتخاب نمی‌کنم، چگونه عمل‌ام را می‌توانم واجد ارزش و معنا بدانم. در این صورت، میان من و گیاهان، حیوانات و ماشین تفاوتی نخواهد بود و همان‌گونه که برای آنها معنای زندگی وجود ندارد، برای من نیز وجود نخواهد داشت. نویسنده در عین حال که مدعی است نمی‌توان لزوماً به ضرورت‌باوری سخت اعتقاد داشت و استدلال‌های قوی در دفاع از آزادی اراده یا حداقل ضرورت‌باوری ملایم‌تر وجود دارد و خود وی بیش‌تر به سمت انکار ضرورت‌باوری سخت تمایل دارد، با این‌همه سعی می‌کند نشان دهد که حتی ضرورت‌باوری سخت نیز معنای زندگی را محو و حذف نمی‌کند و صرفاً از آن می‌کاهد. ما هم‌چنان موجوداتی هستیم با درجه‌ی بسیار پیچیده‌ای از آگاهی و خودآگاهی که وجه تمایز ما از ماشین‌ها و جانوران را فراهم می‌آورد. وانگهی نویسنده سعی می‌کند نشان دهد برای ما، اختیار چندان هم که به نظر می‌آید، واجد اهمیت نیست و اگر برای نمونه دو شکسپیر (Shakespeare) فرض کنیم، شکسپیر ۱ که همان شکسپیر واقعی در جهان ضرورت علی است و شکسپیر ۲ که فردی است به اندازه‌ی شکسپیر ۱ تلاش کرده و کوشیده اما به دلیل حضور در جهان فاقد ضرورت علی و عدم‌برخورداری از فاکتورهای نبوغ نتوانسته آثار باارزشی بیافریند، هرچند کل تلاش و آفرینش وی بر اساس اختیار بوده، ما هم‌چنان بدون توجه به تلاش‌های شکسپیر ۲، و با نظر به نتایج کار هر دو، ارزش بسیار بیش‌تری

برای شکسپیر ۱ قائل خواهیم بود. در ادامه‌ی فصل نیز نویسنده می‌کوشد استدلال مبتنی بر نقش بخت و اتفاق در زندگی را تقریر و دلایلی علیه آن بیاورد.

بسیار اتفاق می‌افتد که ما در زندگی در بحث ارزش دچار شک و تردید می‌شویم و یا اساساً می‌فهمیم که ارزش‌گذاری‌های پیشین ما، مثلاً ارزشی که برای یک معشوق قائل بودیم، بر خطا بوده‌اند. گویی که ما در آشفته‌بازاری، خائوسی، ارزشگذارانه به سر می‌بریم که نمی‌دانیم، دست‌کم با یقین، چه رفتاری، عملی، تصمیمی یا تجربه‌ای با ارزش است. همچنین در صورتی که به وجود ارزش‌های یکسان و عینی برای همه‌ی انسان‌ها قائل نباشیم و معتقد باشیم که بسته به فرهنگ‌ها و افراد ما با نوعی نسبی‌گرایی در ارزش‌ها مواجه هستیم، ممکن است معنای زندگی دچار مشکل شود. بر پایه‌ی شکاکیت و نسبی‌گرایی هم استدلال‌هایی علیه معنای زندگی ارائه شده است که **فصل ۹، شکاکیت و نسبی‌گرایی**، می‌کوشد به رد این استدلال‌ها بپردازد. در اینجا نیز، یک مبنای مهم استدلال‌های متقابل لاندو، مانند بسیاری از موارد دیگر، توسل به کمال‌ناگرایی بنیادی کتاب است. کمال‌گرایان دنبال یقین مطلق هستند و کمتر از یقین مطلق را کافی و بسنده نمی‌دانند. کمال‌گرایان دنبال ارزش‌های عینی و یکسان برای همه هستند. لاندو، سوای تردید در شکاکیت و نسبی‌گرایی ارزشی، می‌کوشد بر اساس کمال‌ناگرایی و با فرض درستی شکاکیت و نسبی‌گرایی نیز به دفاع از معنای زندگی بپردازد.

**فصل‌های ۱۰ و ۱۱** به بررسی استدلال‌های مرتبط با غایت زندگی می‌پردازد. ممکن است استدلال شود غایتی که زندگی وسیله‌ی نیل بدان غایت باشد وجود ندارد. یا زندگی غایتی دارد، مانند تداوم زیست‌شناسانه‌ی نسل بشری، که آن غایت چندان ارزشی ندارد. یا اینکه زندگی غایتی دارد و ما می‌توانیم بدان دست پیدا کنیم و در این صورت، زندگی پس از نیل بدان غایت بی‌ارزش می‌شود، ملال، یا آنکه در نیل بدان کامیاب نیستیم و باز زندگی ما بی‌ارزش است، ناامیدی. **فصل ۱۰، غایت زندگی**، به بررسی دو استدلال نخست، و **فصل ۱۱، پارادوکس غایت**، به بررسی استدلال سوم می‌پردازد. برای نمونه، لاندو در خصوص استدلال نخست، یعنی این استدلال که چون زندگی غایت و هدفی ندارد، پس بی‌معناست، می‌کوشد با یادآوری تفکیک میان غایت‌های ابزاری، یا همان وسایل، و غایت‌های نهایی یا فی‌نفسه ارزشمند، اینگونه علیه آن استدلال کند که لزومی ندارد غایت نهایی ما چیزی ماورایی و فوق‌العاده باشد. خود

زندگی می‌تواند خودش آن اندازه ارزش مند و پر از جنبه‌های زیبا و باارزش باشد که غایت خودش تلقی شود و نه چون ابزاری برای غایتی بیرونی، بیرون از خودش. بی‌جهت نیست که پرسش‌هایی همچون «به چه دلیل ما اینجا هستیم یا ما خلق شده‌ایم» اساساً ممکن است پرسش‌هایی نادرست باشند و لذا پرسیدن آنها، چه برسد کوشش برای یافتن پاسخ آنها، از بیخ و بن اشتباه است. حتی ممکن است برعکس هدف و دلیل خلقت و یا وجود ما اساساً داشتن یک زندگی معنادار و باارزش باشد.

دو فصل ۱۲ و ۱۳ به نحوی بر مسأله‌ی رنج و شر تمرکز دارند. فصل ۱۲، رنج، به‌ویژه به نقد استدلال‌های شوپنهاور (Schopenhauer) مبنی بر غلبه‌ی رنج و درد در جهان می‌پردازد و می‌کوشد نشان دهد رنج، آن‌میه هم که شوپنهاور بر روی آن تأکید می‌کند، در جهان فراوان نیست، و یا دست‌کم واقعیت‌های تجربی نشان نمی‌دهند که ادعاهای کلی و متافیزیکی شوپنهاوری درست باشند. وانگهی رنج و معناداری دو امر متمایز هستند چرا که برخی از آدمیان که گرفتار رنج بسیار شدیدی هستند همچنان به زندگی خود معنا و ارزش می‌بخشند و خود را خوشبخت می‌دانند. در فصل ۱۳، شر انسانی، به مسأله‌ی شر، شر در عالم طبیعت و به طور خاص شر مرتبط با انسان، که ریشه در خودخواهی روانشناسانه‌ی انسان دارد، می‌پردازد.

لاندو پس از فصل ۱۴، چرا ما نسبت به خوبی کور هستیم، که به بررسی سازوکارهایی می‌پردازد که سبب می‌شوند چشمان بسیاری از ما امور معنادار و باارزش و نیک در زندگی مان، همان جنبه‌های مثبت زندگی، را نبینند و تمرکزشان را بر نیمه‌ی خالی لیوان معطوف کنند، وارد عملی‌ترین قسمت‌های کتابش، نسبت به فصل‌های گذشته که جنبه‌های نظری در آنها می‌چربید، می‌شود. در این قسمت‌های بسیار مهم کتاب، نویسنده از دو راهبرد جداگانه برای یافتن و افزایش دادن ارزش در زندگی سخن می‌گوید. راهبرد «شناسایی» که در فصل‌های ۱۵ و ۱۶ بدان می‌پردازد و راهبرد «بازشناسی و اذعان»، که در فصل ۱۷ بدان می‌پردازد. نخست ما باید یاد بگیریم چطور درباره‌ی معنا و ارزش در زندگی تأمل کنیم و چطور آن را بیابیم و بشناسیم. لاندو در این مسیر به راهکارهای چندی متوسل می‌شد که می‌توانند دست ما را بگیرند و از آن جمله فهرستی از پرسش‌هاست. پس از شناسایی و کشف ارزش‌ها و معناهای زندگی مان، ما نباید نسبت به آنها بی‌احساس و عاطفه باشیم. در راهبرد بازشناسی و اذعان لاندو می‌کوشد به ما یاد بدهد چگونه بتوانیم

درگیری احساسی عاطفی با آنها پیدا کنیم به نحوی که در زندگی ما تأثیر و نفوذ پیدا کنند و شکل‌دهنده‌ی آن باشند. همچنین در این فصل ما یاد می‌گیریم به جای این‌که این‌قدر تمرکزمان بر روی بدی و شرور در زندگی باشد، چشم دل باز کرده و ارزش‌مندی‌ها و خوبی‌های آن، همان نیمه‌ی پر لیوان را، ببینیم.

نهایتاً در دو فصل پایانی ۱۸ و ۱۹، نتیجه‌گیری، لاندو به برخی از مسائل کلی و مهمی می‌پردازد که با ادعاهای مطرح در کتاب وی ارتباط پیدا می‌کند، نظیر این مسأله که آیا نویسنده در این کتاب درباره‌ی معنای زندگی صحبت کرده یا برداشت و تصور ما از معنای زندگی؟ نویسنده آیا درباره‌ی یافتن معنا صحبت کرده یا خلق و آفرینش معنا. یا این‌که آیا می‌توان زندگی بدون دین را معنادار دانست؟ آیا مشکلات و مسائل مرتبط با معنای زندگی را فقط باید با روانشناسان و روانکاوان در میان گذاشت؟

### ۳. نقد و بررسی

#### ۱.۳ نقد و بررسی شکلی

کتاب از نظر ظاهر بسیار آراسته و پیراسته، بدون مشکلی خاص، برخوردار از نثری روان و ویراسته است، و تنها اشکالی که شاید بر نویسنده بتوان گرفت نحوه‌ی ارجاع‌دهی به منابع است که از سنت رایج استفاده نکرده و علاوه بر فهرست کردن منابع با تمام جزئیات در کتاب‌نامه‌ی آخر کتاب، هر جا به منبعی ارجاع داده آن ارجاع را با آوردن مشخصات کامل کتاب پانوشت کرده است. مشخص نیست که دلیل نویسنده برای عدول از سنت رایج ارجاع‌دهی در نوشته‌های آکادمیک چه بوده است. وانگهی، اشکالی که می‌توان بر ناشر وارد کرد بر فونت بسیار ریز کتاب و نیز نمایه‌ی آن است که جامع نیست، و برای نمونه مثلاً در حالی که غالب اسامی خاص در نمایه آمده، مثلاً Mozart نمایه نشده است.

#### ۲.۳ نقد و بررسی محتوایی

کتاب یافتن معنا در جهانی ناکامل، به گفته‌ی لاندو کتابی مقدماتی است که قصد دارد واجد فایده‌ای عملی برای هم خوانندگان دانشگاهی و هم غیردانشگاهی باشد، و به‌همین دلیل غالباً به تقریر کوتاه مباحث و تلخیص استدلال و حتی به بهای صرف نظر کردن



از برخی جزئیات اکتفا کرده و انتظار دارد که دیگران نکاتی را که وی در این کتاب بیان و بررسی کرده دنبال کنند و گسترش بدهند (Landau, 2017:9). در مجموع، کتاب لاندو، کتابی جالب، خواندنی، خوش‌خوان و بدون پیچیدگی‌های نظری است. شیوه‌ی نگارش و پیش‌بردن مباحث در کتاب به گونه‌ای است که اگر به صورت گفتگوی میان چند شخصیت نگاشته می‌شد، به خوبی می‌توانست یادآور محاورات سقراطی باشد. زبان ساده‌ی نویسنده، استفاده از مثال‌ها و مباحث روزمره، رویکرد عمل‌گرایانه، و تلاش برای گشودن چشم‌اندازهای متفاوت و متنوعی که امکان نگرستن ما به موضوعات مورد بحث از زوایای دیگر را نه تنها فراهم می‌کنند، بلکه ما را همچنین ترغیب به اتخاذ چنین چشم‌اندازهایی می‌نمایند، همگی از مزایای کتاب هستند. همچنین کتاب تقریباً نگاهی به تمامی مباحث و استدلال‌های مطرح در حوزه‌ی ادبیات بحث نه فقط در فلسفه، بلکه در ادبیات و سینما و ... دارد، و از این نظر کمابیش اثری است که خواندن آن به خواننده، به‌ویژه دانشجوی فلسفه، کمک می‌کند تا با بسیاری از این مباحث آشنا شود. در عین حال نکاتی هم هست که نه لزوماً به عنوان انتقاد، اما به عنوان نکته‌هایی که در ضمن خواندن کتاب می‌توانند به ذهن متبادر شوند، ذکر می‌شوند و از لحاظی می‌توان وجود آنها را سبب کاستن از ارزش فلسفی کتاب دانست، اگر اساساً نویسنده چنین دغدغه‌ی برایش چندان مهم بوده باشد (درباره‌ی برخی نکات قابل توجه دیگر بنگرید به ارزیابی مختصر Campbell and Nyholm, 2017).

۱. چنان‌چه اشاره شد، باید از همان ابتدا در نظر داشت که در کتاب لاندو، ما با اثری که معیارهای سخت فلسفی را بتواند برآورده سازد، سر و کار نداریم، و نمی‌توان مثلاً مبنایی که براساس آن، همچون خودآیینی کانت، یا روایت کلانی که در چارچوب آن، روایت کلان مثلاً مسیحی یا مارکسی یا هگلی، نظریه‌ی معناداری زندگی استوار شده باشد، پیدا کنیم. اساساً تلاش لاندو این است که بر ورای چنین مبنایی و بدون توسل به یک روایت کلان از زندگی، جنبه‌های فی‌نفسه و به‌اندازه‌ی بسنده معنادار و ارزشمند زندگی را برجسته سازد و به نحوی امید دارد خوانندگان وی با خواندن کتابش متوجه این جنبه‌ها شوند، قدر چیزهای ارزش‌مندی که در زندگی دارند را بدانند و صرفاً آن مایه وزن و اعتبار بدانها بدهند که دیگر چندان به جنبه‌های بد زندگی توجه نکنند. آن نحوه زندگی‌ای که انگار کتاب از منظر و موضع آن زندگی نگاشته شده، زندگی یک انسان احتمالاً سکولار مدرن، و تا اندازه‌ای

یونانی، است با ارزش‌هایی که این انسان با آنها رشد کرده و بزرگ شده است. به تعبیر دیگر، کتاب، کتابی در دفاع از ارزش‌های زندگی سکولار مدرن است، که در آن کامیابی در زندگی مادی این دنیای، اعم از روابط عاشقانه، شغلی، خانوادگی، هنری، ورزشی، در کنار مفاهیم اخلاقی چون از خودگذشتگی، آرمان‌های آزادی‌خواهانه و هم‌نوع‌دوستانه اهمیت دارند. آن‌نحوه زندگی که ستاره‌های عصر مدرن هم از آن سخن می‌گویند و شبکه‌های بزرگ تلویزیونی نیز ترسیم‌گر آن هستند. به عبارت دیگر، کتاب دفاعی از برداشت رایج از خوشبختی در روزگار مدرن است، برداشتی که به نظر بسیاری از نویسندگان کنونی در حوزه‌ی معنای زندگی و خوشبختی برداشتی پیش‌انگاشته و مسلم تلقی می‌شود. از این لحاظ زندگی معنادار کتاب، بسیار شبیه به آن نوع زندگی مطلوبی است که در روان‌شناسی مثبت‌نگر و در عرف عام جهان امروز حاکم است. به تعبیر یکی از این روان‌شناسان مثبت‌نگر

خوب است با یک تمرین شروع کنیم... اگر ذهن شما را هیچ نظریه‌ی فلسفی‌ای فاسد نکرده باشد، احتمالاً طرح مختصری مانند این طرح از خوشبختی خود ترسیم خواهید کرد: «خوشبختی عبارت است از داشتن یک رابطه‌ی شاد و رضایت‌بخش همراه با تعهد، داشتن دوستان نزدیک و دلسوز، حفظ اندام با بازی کردن تنیس یا ورزشی که دوست دارید، داشتن شغل و حرفه‌ای که هم موفقیت‌آمیز است و هم رضایت‌بخش» (Bishop, 2015: 7).

چنین نگرشی را همچنین می‌توان در سینمای مدرن یافت، به‌ویژه در سینمای هالیوود، که زندگی خوب را چنین زندگی متعادلی می‌داند. در بسیاری از این فیلم‌ها نیز قهرمان فیلم بعد از سفری در دنیای درون، که گاه با سفر در دنیای بیرون نیز همراه می‌شود، می‌فهمد که دقیقاً چگونه می‌بایست معنا و ارزش را در همین جنبه‌های زندگی می‌یافته است (برای نمونه در فیلم *Groundhog Day* و نیز *Bucket List*). یافتن معنا در جهانی ناکامل، در مقام کتابی در دفاع از ارزش‌های یک زندگی سکولار سالم در دنیای مدرن در مقابل استدلال‌هایی که این ارزش‌ها را بی‌معنا می‌کنند یا کم‌اهمیت جلوه می‌دهند، چندان نمی‌تواند دست فردی را بگیرد که به‌گونه‌ای سرگردانی هنجارگذارانه یا ناامیدی مطلق دچار شده و نمی‌داند چه چیزی را از اساس برای خود ارزشمند تلقی کند. چنین فردی هرچند می‌تواند در کتاب استدلال‌ها و راهبردهایی بیابد که به کار وی می‌آیند، ممکن هم هست که هیچ نسبتی با کتاب نتواند برقرار کند.

۲. در ارتباط با مسأله‌ی پیشین، کتاب پیشاپیش فرض مسلم گرفته افرادی چون گاندی (Gandhi)، بتهون (Beethoven)، شکسپیر، موتزارت، اینشتاین، مادر ترزا، ماریتن لوترکینگ (Martin Luther King) و نلسون ماندلا (Nelson Mandela)، در برابر افرادی هم‌چون جک ریپر (Jack the Ripper) نمونه‌هایی چون خفاش شب‌های ایرانی) همگی زندگی ارزشمند و معناداری داشته‌اند و هرچند بر بستر رد کمال‌گرایی مدعی نیست که همه‌ی جنبه‌های زندگی آنها ارزشمند بوده اما در مجموع زندگی آنها را سرمشق‌هایی برای زندگی ما می‌داند. البته این به معنای آن نیست که نویسنده از ما می‌خواهد به چنان دست‌آوردهایی برسیم، بلکه حتی برعکس از ما می‌خواهد کمال‌گرا نباشیم و ارزش ذاتی زندگی خودمان را دریابیم، ارزشی که در زندگی معمولی تک‌تک انسان‌ها نهفته است. اما به هر حال، در اینجا لاندو قبول دارد که این افراد بی‌تردید زندگی‌های معناداری داشته‌اند. اما به نظر می‌رسد پیوند زدن دستاوردهای بشری این افراد با معنادار بودن زندگی‌شان نوعی نگاه کردن از منظری بیرونی به زندگی این قهرمانان باشد. مشخص نیست به راستی آیا، برای نمونه، واقعاً بتهون، که معروف است با مشت‌های گره‌کرده در بستر درگذشت، از زندگی خود راضی بوده و آن را معنادار می‌دانسته یا نه. بسیاری از چهره‌های در ظاهر کامیابی که در نظر ما خوش و خرم می‌آیند، به نظر نمی‌رسد آنچنان هم که ادعا می‌شود از زندگی معناداری برخوردار بوده‌اند، نمونه‌هایی چون ونسان ونگوک (Vincent Van Gogh)، ویلیام فاستر والاس (William Fester Wallace)، ارنست همینگوی، ویرجینا ولف (Virginia Woolf)، مارلین مولرو (Marilyn Monroe)، رابین ویلیامز (Robin Williams)، و اخیرترین آن‌ها اویچی (Avicii). بیانیه‌ای که خانواده‌ی اویچی، موسیقی‌دان و دی‌جی معروف سوئدی، درباره‌ی خودکشی وی در ۲۸ سالگی در آوریل ۲۰۱۸ منتشر ساختند، با بحث ما بسیار مرتبط است:

تیم (Tim) دوست‌داشتنی ما یک جستجوگر بود، یک روح هنرمند شکننده که در پی پاسخ‌هایی برای پرسش‌های اگزیستانشیالش می‌گشت. او کمال‌گرایی آرمان‌طلب بود که مسافرت و کار با چنان سرعتی باعث ایجاد استرس فراوان در وی شد. هنگامی که تورهای سفرش را متوقف ساخت، می‌خواست تعادلی در زندگی بیابد که خوشبخت باشد و بتواند آنچه را بیش از همه دوست دارد، انجام دهد - موسیقی. تیم به‌راستی درگیر افکاری درباره‌ی معنا، زندگی و خوشبختی بود. دیگر نمی‌توانست پیشتر برود. او در پی آرامش بود.<sup>۲</sup>

وانگهی، اگر صرفاً قصد و نیت یافتن رفتار و عملی است که به‌اندازه‌ی بسنده‌ای معنابخش و ارزش‌مند باشد، نویسنده‌ی کتاب از توجیه پدیده‌های مهمی در رفتار آدمیان باز می‌ماند: پدیده‌های چون سنگدلی، لذت از شرارت و اذیت و آزار و مانند آنها.<sup>۳</sup> فردی که از اذیت و زجر و شکنجه‌ی دیگران، به هر دلیلی، لذت می‌برد و معنای زندگی خود را در این می‌یابد، نمونه‌اش فردی مانند ریچارد سوم (Richard III) که لذت و ارزش زندگی خویش را در شرارت می‌یابد، به همان اندازه‌ی فرد مورد نظر لاندو می‌تواند زندگی خود را معنادار بیابد:

من اما به بالا نه چنانم که در خور پایکوبی باشم // و به سیما نه آن‌که در آینه مجیز خویش گویم. // آری، من که نقشی ناخوش خورده‌ام، // و از کَر و فرّ عشق بهره‌ای نبرده‌ام // تا پیش پیرویان عشوه‌گر بخرامم، // من که از بالایی به اندام بی‌نصیب مانده‌ام // و به اغوای این طبیعت ترفندباز // کزسان و ناتمام، و پس‌رانده نابهنگام // نیم‌ساخته به این سرای سپنج فروافتاده‌ام... // پس حال که سزاوار عاشقی نیستم // تا مجلس‌آرای این ایام خوش‌گویی باشم // برآنم که در شرارت داو تمام بگذارم // و از سرور عاطل این روزها بیزاری بجویم... (شکسپیر، ۱۳۹۶: ۴۰-۴۱).

روشن است که در غیاب چارچوب ارزش‌های والایی، به تعبیر نیچه (Nietzsche) والاترین ارزش‌ها، که خود تعیین‌کننده‌ی سلسله مراتب سایر ارزش‌ها باشند لزومی ندارد دسته‌ی خاصی از ارزش‌ها را معنابخش و ارزش‌آفرین بدانیم. استدلال‌های لاندو در بسیاری موارد به کار ریچارد سوم هم می‌آید.

۳. برداشتی که از زندگی که لاندو مد نظر دارد مبتنی بر حداقلی، به تعبیر افلاطون و ارسطو، از خیرهای بیرونی است. برای رسیدن به چنین جنبه‌های معنادار زندگی، مخاطب کتاب لاندو می‌بایست از حداقل شرایط یک زندگی مطلوب ارزشمند، همچون سلامتی، توانایی برای گسترش استعدادها، رفاه مادی و ... برخوردار بوده باشد و لذا چنین راهنمایی بعید است بتواند معنا و ارزش را به زندگی کسی بازگرداند که در سطح بسیار پایینی از زندگی و با کمترین شرایط زندگی می‌کند. اگر برای نمونه چنانچه نویسنده کمک به دیگران، به‌ویژه زدودن فقر و کاستن از رنج را یکی از مهم‌ترین فعالیت‌های ارزش‌آفرین می‌داند (برای نمونه در Landau, 2017: 218)، مشخص نیست فردی که خود به کمک نیاز دارد، گرسنه‌ی مفلوکی که حتی غذایی برای خوردن ندارد، چطور می‌تواند به

زندگی خود معنا بدهد. شرط مهم لذت بردن از زندگی و عدم وجود رنج جسمانی بالاتر از یک سطح معین، همگی اموری هستند که می‌توانند به صورت جدی در مقابل تفسیر وی مقاومت کنند. به تعبیر سقراط، برای فردی که از بیماری‌های علاج‌ناپذیری رنج می‌برد، یا به‌طور کلی از خیرهای بیرونی بهره‌ی چندانی ندارد، همان بهتر که در دریا غرق شود و از بدبختی خود نجات پیدا کند (بنگرید به Plato, 1997: 5112e-512a)

۴. رویکرد نویسنده در هر فصل، از فصل ۲ تا ۱۴، اساساً مبتنی بر راهبردی سه گامی است: در گام نخست، لاندو می‌کوشد نشان دهد استدلال‌ها یا ادعاهای مرتبط با آن فصل علیه معنای زندگی چه هستند. در گام دوم، نویسنده نشان می‌دهد که این استدلال‌ها اساساً نمی‌تواند درست باشند یا دست‌کم هستند کسانی که نظری یکسره مخالف آن استدلال‌ها دارند و نتیجه‌ای متفاوت گرفته‌اند. در گام سوم، لاندو نشان می‌دهد که حتی با فرض درستی آن استدلال‌ها، آنها معنا و ارزش زندگی را به‌یکسره محو نمی‌کنند و صرفاً از آن می‌کاهند، آن‌هم نه تا آن اندازه که بتوان گفت زندگی ما دیگر معنادار نیست. حتی، به‌نظر لاندو، در صورت درستی این استدلال‌های علیه معناداری زندگی، همچنان می‌توان جنبه‌های به‌اندازه‌ی کافی معناداری برای زندگی یافت که در مجموع کفه‌ی ترازو را به‌سوی معناداری زندگی می‌چربانند.

استدلال‌ها و ادعاهای که لاندو در طی این راهبرد سه گامی می‌آورد، غالباً درهم‌تنیده هستند و در مجموع بیشتر می‌کوشند به ما یاد بدهند که می‌توان به موضوع موردبحث از چشم‌اندازها و زوایای دیگری هم نگریست. مثلاً در مورد هدف زندگی، لاندو مدعی است چرا بگوییم چیزی بیرون از زندگی هدف زندگی است، مثلاً عبادت خداوند یا خدمت به خلق و .... ممکن است اصلاً داشتن خود یک زندگی معنادار و باارزش هدف زندگی باشد. چنین ادعایی بیش از آنکه مبتنی بر استدلال‌های محکمی باشد، مبتنی بر نگریستن به قضیه از چشم‌اندازهایی دیگر است. چنانچه ذکر شد، استدلال‌های لاندو در کنار تلاش وی برای گشودن چشم‌اندازهای دیگر چنان درهم‌تنیده و درهم‌پافته هستند که جدا کردن استدلال‌ها و نیز ادعاها گاه دشوار می‌شود. شاید، از منظری فلسفی، بهتر بود نویسنده به صورت دقیق‌تری هر استدلال را از استدلال دیگر جدا می‌کرد تا ارزیابی استدلال‌ها آسان‌تر گردد.

۵. بسیاری از استدلال‌های نویسنده حالت جدلی دارند و سعی می‌کنند از مقدمات موردقبول موضع مخالف استفاده کرده و به نحوی نادرستی آن موضع را نشان دهد. از این جهت، لاندو بسیار شبیه سقراط پیش می‌رود و بیش از آنکه درصدد باشد تا تمام زوایای استدلال مخالفان خود را بشکافد، عجله دارد هرچه سریع‌تر نادرستی آنها را نشان دهد. برای نمونه استدلال نویسنده در دفاع از معناداری زندگی از چشم‌انداز کیهانی در فصل هفت را مورد بررسی قرار می‌دهیم (Landau, 1997: 93-7).

کسانی چون بلاکبرن و نیگل مدعی هستند که اگر از چشم‌انداز کیهانی به زندگی نگاه کنیم، زندگی آدمی ارزشی ندارد. به نظر لاندو دلیل اینکه اعمال ما از منظر کیهانی فاقد ارزش‌اند این است که این اعمال در قیاس کیهانی خود هیچ اثری ندارند. نابینایی در حال رد شدن از خیابان است، او را می‌بینم و دستش را می‌گیرم. این عمل من از منظر شخصی من انسانی ارزش‌مند است اما از منظر کیهانی، از آنجایی که هیچ تأثیری در کل کیهان ندارد، یا دست‌کم تأثیر آن بسیار بسیار خرد و ناچیز است، فاقد ارزش است. لاندو در مخالفت با این نگرش، و در یکی از استدلال‌های علیه آن، به نگرش دینی اشاره می‌کند که در آن عالم محضر خداوند است و چشمان خداوند ناظر تک‌تک اعمال ما از خرد و کلان است. اگر بنا بود اعمال ما هیچ ارزشی نداشته باشند، پس خداوند به چه دلیل این اعمال را زیر نظر دارد و حتی اگر مثقالی از آن هم باشد می‌بیند و جزا می‌دهد. پس این اعمال ارزش‌مند و معنادار هستند که خداوند آنها را زیر نظر دارد. نویسنده نگرش دینی ندارند و لذا صرفاً از این مثال برای تقریب به ذهن و روشن شدن مطلب استفاده کرده است. اکنون اگر به جای خداوند، ناظری دیگر بگذاریم، مثلاً خود ما انسان‌ها، یا ناظری از سیاره‌ای دیگر، چرا نگرستن وی و مهم بودن این اعمال از منظر وی، نشان از ارزش‌مندی عمل ما نداشته باشد.

استدلال بسیار ساده‌انگارانه است. اینکه در سنت نگرش دینی چشمان خداوند، به عنوان موجودی جاودان و در واقع والاترین موجود و اصل و اساس هستی در جهان‌بینی دینی، ریز و درشت اعمال ما را زیر نظر دارد نه به دلیل اهمیت و ارزش این اعمال، برداشت لاندو، بلکه خود دلیل اهمیت و ارزش یافتن این اعمال است. اگر خداوندی وجود دارد که نظاره‌گر این اعمال ماست، آنگاه باید بگوییم که این اعمال ما از منظر کیهانی ارزش و اهمیت می‌یابند چرا که این خداوند مثلاً نظاره‌گر اعمال جانوران نیست. اساساً در

نگرش دینی وجود خداوند به عنوان والاترین موجود و دغدغه‌ی این خداوند نسبت به رشد و کمال انسان مایه‌ی معناداری و ارزش‌یافتن آدمی و اعمال وی است و نه برعکس. به همین دلیل جایگزین کردن چنین ناظر والایی هم با یک ناظر هم‌رده با انسان از این جهت هیچ‌گونه تأثیری در بالا بردن سطح معناداری اعمال و رفتارهای من ایجاد نمی‌کند.

۶. نهایتاً اینکه، نکات بسیار مهم‌تر و کلی‌تری نیز وجود دارند که چون به اختلافات مبنایی میان لاندو و نویسنده‌ی این مقاله در نحوه‌ی رویکرد به معنای زندگی و تحلیل فلسفی این مسأله برمی‌گردند، در اینجا مجال طرح مفصل آنها نیست. در نگاه کلی، آدمی وقتی تنها هدف یا هدف‌هایی داشته باشد که تحقق و یا نیل بدانها شور و شوق زندگی کردن، و به تعبیری ایمان در جان او بدمند، زندگی ارزش زیستن خواهد داشت؛ تحقق این هدف‌ها مایه‌ی شوق به زندگی و ارزشمند گشتن آن می‌شوند، چرا که این هدف‌ها خود اموری اند که نیل به ارزش‌هایمان را ممکن می‌سازند. به تعبیر دیگر، هدف‌ها، به عنوان وضعیت‌های واقعی قابل تحقق، در برابر ارزش به عنوان دلیل ما برای تلاش در متحقق ساختن این هدف‌ها، ارزش خود را از آنجا می‌گیرند که شرایط تحقق ارزش‌های ما هستند. ما نیاز به هدف‌هایی داریم که برای رسیدن به والاترین ارزش‌هایمان، چاره‌ای جز برآورده ساختن آنها نداریم. آدمی موجودی است که داوروی‌های ارزشی و هنجارگذار نقشی اساسی در ساختار روانشناختی او بازی می‌کنند. بدون این داوروی‌ها ما موجوداتی سرگردان خواهیم بود که دائماً این سو و آن سو می‌رویم بدون اینکه اراده‌امان مسیری مشخص برای پیش رفتن داشته باشد. این امر خود به ضعف و سستی یافتن اراده‌ی آدمی منتهی می‌شود. به‌طور خاص این کارکرد ارزش‌ها، به‌ویژه برخی از مهمترین آنها همچون گزاره‌ی «زندگی ارزش زیستن دارد»، ریشه در یک میل و نیاز درونی خاص آدمی به معنا، به‌طور خاص معنای رنج، و وجود ارزش‌هایی دارد که اراده‌ی او را به خواستن چیزی راغب سازند. از این رو، تنها چیزی که زندگی را برای آدمی شایان زیستن می‌سازد، داشتن هدف‌هایی است که بتوانند آتش شور و شوق زندگی را در آدمی زنده نگاه دارند. چنین هدف‌هایی لزوماً باید دست‌کم از دو شرط زیر برخوردار باشند: (۱) این هدف‌ها باید آن مایه برای آدمی ارزشمند باشند که تحقق و نیل بدانها به آدمی بیاوراند که نه تنها زندگی ارزش زیستن را دارد، بلکه شورمندانه خواهان تداوم بخشیدن به زندگی باشد. این امر نیز تنها در صورتی ممکن است که آدمی تحقق این هدف‌ها را شرط ضروری و ناگزیر نیل به والاترین ارزش‌هایش بداند. (۲) این هدف‌ها تحقق‌پذیر و دست‌یافتنی باشند، بدین معنا که

یا خود آدمیان بتوانند آنها را متحقق سازند، و یا آنکه دست‌کم جریان تاریخ یا مشیت اهلی به گونه‌ای باشد که این هدف‌ها ناگزیر متحقق شوند. هدف‌هایی که فاقد هر دو این خصیصه باشند نمی‌توانند شور و شوقی برای تداوم زندگی برانگیزند و لذا زندگی آدمی بی‌هدف، یعنی نیهیلیستی، می‌گردد. در نبود چنین هدف‌هایی، آدمی دچار فلج‌کننده‌ترین اندیشه‌ها و احساس‌ها خواهد شد، یعنی احساس اینکه در دام بازی و یا کم‌دی بی‌حاصل و پوچی افتاده که امکان رهایی و درآمدن از آن را ندارد. وانگهی، مسأله‌ی معنای زندگی اگرچه برای ما در وهله‌ی نخست مسأله‌ای مرتبط با ارزش است، اما به جایگاه و شأن ما در کیهان و رابطه‌ی ما با کلیت آن، مثلاً در آنگونه تصویری که علم از کیهان ترسیم می‌کند، نیز ارتباط پیدا می‌کند. مسائلی از این دست سوال‌های اساسی‌ای هستند که کتاب لاندو به‌صورت جدی با آنها مواجه نمی‌شود یا بسیار سریع از آنها عبور می‌کند (برای طرح مفصل این مسائل بنگرید به محبوبی آرانی، ۱۳۹۲: فصل اول).

#### ۴. نتیجه‌گیری

**یافتن معنا در جهانی ناکامل**، کتابی خوش‌خوان و عملی برای کسانی است که دوست دارند درباره‌ی معنای زندگی بیندیشند و از آن مهم‌تر، زندگی معمولی نه چندان کاملشان در جهانی پر از نقص و گرفتاری و در یک کلمه ناکامل را معنادار و باارزش، دست‌کم به اندازه‌ی بسنده‌ای معنادار، بسازند. این کتاب تضمین‌کننده‌ی رسیدن خواننده به معنای زندگی نیست، و استدلال‌ها و چشم‌اندازهای آن نیز حتی از منظر یک خواننده‌ی عادی همواره قانع‌کننده نیستند، اما در مجموع بسیار عملی و راهگشا می‌تواند باشد. هم‌چنین این کتاب می‌تواند دانشجویان دوران کارشناسی فلسفه یا الهیات یا حتی روان‌شناسی را در زبانی ساده و فهم‌پذیر و بدون درگیر شدن در جزئیات نظری با عمده‌ی مطالبی که در مبحث معنای زندگی مطرح شده آشنا سازد، استدلال‌های مهم علیه معنای زندگی را برای آنها تقریر کند و در پاسخ بدانها غالباً چشم‌اندازهای نویی را بگشاید که در کنار تأملات فلسفی به شهود و عقل عرفی ما نیز متوسل می‌شوند. این دانشجویان ضمن یادگرفتن این استدلال‌ها می‌توانند قدرت تفکر خود را در نقد و بررسی آنها و تلاش برای تقریر منطقی و فلسفی آن استدلال‌ها به‌گونه‌ای که به زبانی دقیق‌تر بیان شود، بالا ببرند، به کتاب به‌عنوان سرچشمه‌ای برای ایده‌ها و افکار جدید نگاه کنند، و



نقد و بررسی کتاب *Finding Meaning in* ... (حمیدرضا محبوبی آرانی) ۲۴۱

همان‌گون‌که لاندو نیز انتظار دارد، این ایده‌ها و افکار را بی‌روانند. وانگهی، مطابق پیشنهاد (Campbell and Nyholm, 2017) از آنجایی‌که در فصل‌های گوناگون کتاب آراء فیلسوفان و اندیشمندان متفاوت بررسی شده، هر فصل به کمک اصل مقاله‌ها یا کتاب‌هایی‌که به بیان این آراء از قلم خود این اندیشمندان می‌پردازد می‌توانند چونان بخش‌های درسی در کلیات فلسفه یا تحلیل فلسفی نیز مورد استفاده قرار بگیرند.

### پی‌نوشت‌ها

1. *Is Philosophy Androcentric?*, Penn State University Press; 1 edition (July 31, 2006).

2. <https://www.nme.com/news/music/how-did-avicii-die-2298210>

۳. درباره‌ی این پدیده‌های مهم روان و جان آدمی بنگرید به فصل چهارم و پنجم کتاب محبوبی آرانی، ۱۳۹۲.

### کتاب‌نامه

شکسپیر، ویلیام ۱۳۹۶، *ریچارد سوم*، ترجمه عبدالله کوثری، نشر نی.  
محبوبی آرانی، حمیدرضا ۱۳۹۲، *نیچه و آری‌گویی تراژیک به زندگی*، نشر مرکز.

Bishop, Michael, A 2015, *The Good life, Unifying the Philosophy and Psychology of Well-Being*, Oxford University press.

Campbell Stephen M. and Nyholm, Sven 2017, *Notre Dame Review of Finding Meaning in an Imperfect World*,

<https://ndpr.nd.edu/news/finding-meaning-in-an-imperfect-world/>

Landau, Iddo 2017, *Finding Meaning in an Imperfect World*, Oxford University Press.

Plato 1997, *Gorgias*, translated by Donald J. Zeyl, In *Plato's Complete Works*, edited by John Cooper, Hackett Publishing Company.